



(شهید والا مقام سعید حشمتی کلهر)

نام پدر: جلال

تاریخ تولد: ۱۳۴۳/۱۲/۲۲

تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۸/۱۶

محل شهادت: پنجوین

نام عملیات: والفجر (۴)

مسئولیت: نیروی اطلاعات و عملیات

محل خاکسپاری: تهران، بهشت زهرا، قطعه ی ۲۸، ردیف ۱۷، شماره ی ۱۱

فرازی از وصیتنامه

چشمانم را باز بگذارید تا کوردلان بدانند که کورکورانه به این راه نرفتم؛
دستانم را بیرون بگذارید تا راحت طلبان و دنیاپرستان ببینند که ما چیزی با خود به
آن دنیا نمی‌بریم؛ مشتانم را گره کنید تا ملحدان و منافقان بدانند که جسم بی‌جانم
نیز نخواهد گذاشت حتی لحظه‌ای آرامش به خود ببینند.

(خلاصه‌ی زندگینامه)

طلبه‌ی شهید سعید حشمتی کلهر در تاریخ ۱۳۴۳/۱۲/۲۲ در خانواده‌ای مذهبی و متدین، در محله‌ی مسگرآباد تهران، پای به عرصه‌ی وجود نهاد. وی تا کلاس دوم دبیرستان در رشته‌ی علوم انسانی به تحصیل ادامه داد، ولی با توجه به شرایط روحی و تعهدی که به اسلام و روحانیت داشت، درس را رها کرد و مدت دو سال به تحصیل علوم حوزوی پرداخت. او در کنار تحصیل در حوزه، از جهاد و رزم در راه خدا غافل نشد. قبل از پیروزی انقلاب، فعالیت‌های ایشان شامل شرکت در مجالس مذهبی، جلسات قرآن و شرکت در راهپیمایی‌ها و تظاهرات برضد رژیم بود.

با پیروزی انقلاب و با صدور پیام امام خمینی (ره) مبنی بر تشکیل ارتش بیست میلیونی، همراه با دوستان به تشکیل بسیج در محل و حراست از محل پرداختند. پس از صدور پیام امام، که فرمودند: مسأله‌ی اصلی جنگ است، از طریق حوزه‌ی علمیه در تاریخ ۱۳۶۰/۳/۵ به جبهه‌های جنگ اعزام شد. شایان ذکر است که قبل از این تاریخ، چندین بار به مراکز اعزام مراجعه کرده بود ولی به علت کمی سن او مورد قبول واقع نمی‌شد.

او بطور مداوم در تمام جبهه‌ها بیش از سی ماه با خصم زمان جنگید و هیچ لحظه‌ای احساس خستگی نکرد، بلکه هر لحظه بر شادابی و نشاط روحی او افزوده می‌شد و با قامتی استوارتر به رزم ادامه می‌داد. او معتقد بود کار کردن برای رضای خدا، هر قدر هم که زیاد باشد، خسته‌کننده نیست، بلکه نشاط‌آور است.

ایشان در مناطق عملیاتی سر پل ذهاب، گیلانغرب، سومار و جبهه‌های جنوب، در چندین عملیات از جمله بازی دراز، مطلع‌الفجر، فتح‌المبین، بیت‌المقدس، مسلم بن عقیل، رمضان، والفجر مقدماتی و والفجر (۴،۳،۲،۱) شرکت داشت.

سرانجام، در تاریخ ۱۳۶۲/۸/۱۶ در عملیات والفجر (۴) در منطقه‌ی پنجوین بر اثر اصابت تیر مستقیم دوشکا به ناحیه‌ی سر به فیض شهادت نایل آمد.

ویژگی‌های اخلاقی؛ در تمام مراحل زندگی، فردی بی‌باک و شجاع بود و از هیچ کس جز خدا نمی‌ترسید. ذاکر اهل بیت (ع) بود و در تمام لحظات زمزمه مناجات خدا را بر لبانش جاری می‌کرد.

فرازی از مناجات شهید

به نام خدا که همه چیزم از اوست، به نام او که زندگی‌ام از اوست، به نام او که زنده به اویم، زندگیم به خاطر اوست، بودنم از اوست، رفتنم از اوست، یادم اوست، جانم اوست، معشوقم اوست، معبود و مقصودم اوست، مرادم اوست و امیدم اوست. احساسش می‌کنم با قلبم و ذره ذره‌ی وجودم. خدایا هرچه بخواهم کم است و هرچه بگویم کافی نیست و هرچه بشنوم ناقص و هرچه از تو بخواهم و تو بدهی لازم و هرچه درک کنم ناکامل و هر چه حس کنم محسوس و هرچه بینم نامعلوم، پس خدایا آنی به من عطا کن که با داشتن آن تو را بهتر درک کنم.

خاطراتی به نقل از هم‌زمان شهید

(۱) اواسط خرداد ۱۳۶۰ که به مقر شهید سیدمصطفی سیدآقا در آبادان رفته بودیم، به اصرار برادران رزمنده، نماز جماعت به امامت سعید برگزار شد. در بین نماز، ناگهان

گلوله‌ی توپ دشمن به اتاق مجاور اصابت کرد که باعث تخریب سقف اتاق شد و صدای مهیبی از آن برخاست. این صدا کوچکترین خللی در صفوف نمازگزاران ایجاد نکرد. در آن هنگام امام جماعت مشغول گفتن قنوت بود که در آن آیه‌ی شریفه‌ی « اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ اَوْلِيَّائِكَ فَاِنَّ اَوْلِيَّائِكَ لَا خَوْفٌ... » را تلاوت می‌کرد.

۲) مرحله‌ی دوم عملیات بود و ما می‌خواستیم به پشت خاکریزهای «مارد» برویم. تمامی نیروها را در تیپ بدر جمع کردیم و از طرف راست جاده‌ی آسفالت به طرف خاکریز «مارد» پیش رفتیم. نزدیکی‌های صبح بود که علی‌رغم شش ساعت پیاده‌روی و نیز گذشتن از نیروهای کمین دشمن، هنوز با خط اصلی دشمن درگیر نشده بودیم. هوا در حال روشن شدن بود، بچه‌ها در حال نماز خواندن بودند، من درخواست کردم که سریع باشند که کار ما به صبح نکشد، چون در آن صورت تمامی افراد در دشت تار و مار می‌شدیم. برادرها سرعت گرفتند، آنجا بود که ما متوجه‌ی تانک‌های دشمن شدیم، آن هم در پشت خاکریز مارد. برادرهای ما اینجا بود که یک بار دیگر فریاد الله اکبر سر دادند، یادش بخیر سعید حشمی کلهر ۱۶ ساله، ایشان با گروه اول به روی خاکریز رفت و چون نیروهای عراقی به خاکریز چسبیده بودند، از همان روی خاکریز به روی تانک‌های عراقی‌ها رفت و فرماندهی تانک دشمن را اسیر کرد. زیباترین خاطره برای من در طول هشت سال دفاع مقدس همین لحظه بود که این پسر شجاع و دل‌آور ۱۶ ساله، یک فرماندهی عراقی را با درجه‌ی عالی اسیر کرده بود. ایشان در عملیات کانی مانگا هم به شهادت رسید، روحش شاد.